

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

الف. بهرنگ

۱۲ جون ۲۰۲۲

مبارزه مسلحانه – از خیال تا واقعیت

جویای راه خویش باش از این سان که منم در تکاپوی انسان شدن

در میان راه دیدار می‌کنیم حقیقت را، آزادی را، خود را

در میان راه می‌بالد و به بار می‌نشیند دوستی که توانمان می‌دهد

تا برای دیگران مأمنی باشیم و یآوری

این است راه ما

راه تو و من.

«مارگوت بیکل» ترجمه: احمد شاملو

طرح بحث:

مدافعان «تئوری مبارزه مسلحانه؛ هم ستراتیژی، هم تاکتیک» از آغاز تا به امروز در دفاع از این تئوری و مشی مبارزاتی آن، با دو گروه عمده روبه رو بوده‌اند: از یکسو با مخالفان و منتقدان بالفطره مشی مسلحانه به سرکردگی حزب همیشه خائن به توده و از سوی دیگر با آنهایی که دل در گرو این مشی سپرده اما درک و تصویری نادرست از آن داشته و یا دارند.

در اینجا نگاهی مختصر به گروه دوم می‌اندازیم.

این گروه را در واقع می‌توان در دو دوره و در دو دسته باز شناخت: دسته ای که در مقطع آغازین جنبش مسلحانه در ایران در دهه ۱۳۵۰ با درک سطحی و غیرواقعی از تئوری مبارزه مسلحانه به این جنبش پیوستند. و دسته دیگری که در حقیقت باید آن را بازمانده نسل جوان سال های پس از قیام دانست. نسلی که جوانی‌اش را با جانبداری از این تئوری سپری کرده است.

متن بحث:

اکنون چند دهه از شکست جنبش انقلابی در ایران می‌گذرد. این جنبش که با آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی در جامعه ما حلول یافت، اگرچه دستاوردهای مبارزاتی عظیمی با خود به همراه آورد، اما از آنجا که در ادامه راه از پیشروی و تکامل باز ماند، نتیجتاً و شوربختانه، درست در حالی که به یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اهداف خود دست یافته بود،

یعنی درست در حالی که توانسته بود «نقی به قدرت تاریخی توده بزند و آنچه را که تعیین‌کننده سرنوشت نبرد است، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین‌کننده بکشانند»، از کانالیزه کردن و هدایت آن در مسیر درست ناتوان ماند.

اما این تجربه تاریخی را، درست مثل هر پدیده دیگری، باید محصول یک پروسه دانست. یعنی نمی توان آن را ناشی از عملکرد این یا آن فرد مشخص و یا برآمد این یا آن رویداد معین قلمداد کرد. بلکه باید آن را در درون مجموعه شرایطی بررسی کرد که در آن، این یا آن فرد مشخص، و این یا آن رویداد معین می توانست نقش ایفاء کند. بنابراین، ابتداء باید پروسه را شناخت تا در پرتو آن بتوان نقش عناصر و عوامل مختلف را نیز در آن بدرستی تشخیص داد.

واقعیت آنست که مبانی نظری مشی مسلحانه، روند تکاملی معینی را در مقابل خود قرار داده بود که بدون آن این مشی از رسیدن به اهداف نهایی خود باز می ماند. و در واقعیت امر، همین غافل‌ماندن یا چشم‌پوشیدن از آن روند تکاملی بود که دست و پای مشی مسلحانه را بست و نهایتاً آن را به بن‌بست کشاند. امری که هم موجب سرخوردگی نیروی پرشور و مبارزی می شد که به این مشی می پیوست، و هم در تداوم خود، اساساً خود مشی و راه را نیز زیر سؤال می برد.

بحران نظری و صف‌بندی‌های معینی که به تدریج در درون زندان‌های شاه به صورت موافقان و مخالفان تئوری راهنمای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (سجفا) یعنی تئوری مبارزه مسلحانه؛ هم ستراتیژی هم تاکتیک (م.م.ا.ت.) بروز پیدا کرد در حقیقت ناشی از عدم تکامل مشی مسلحانه بود. به طوری که تحت تأثیر آن، تداوم به تکرار، و دور گرفتن به درج‌زدن تقلیل پیدا کرد. یعنی به جای آن که تداوم این مشی خصلتی رشدیابنده به خود بگیرد، به نقطه مقابل خود بدل شد؛ یعنی به همان عارضه‌ای که رفیق پویان در نقد تئوری بقاء یادآور شده بود: «... هر خط مشی که هدف خود را صرفاً بقای گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست قرار دهد، بی‌آن که به خصلت رشدیابنده آنها توجهی انقلابی مبذول دارد، خط مشی اپورتونیستی و تسلیم‌طلبانه است.»

به این ترتیب، دورنمای ستراتیژیک مبارزه مسلحانه، از تلاش برای تشکیل ارتشی توده‌ئی به تلاش برای بقاء سازمان مسلح تقلیل یافت. عارضه‌ای که در ادامه منطقی خود نمی توانست به فرسایش و تضعیف مشی انقلابی و متقابلاً به رشد دوباره اپورتونیسم و تسلیم‌طلبی در جنبش نینجامد. در چنین شرایطی بود که «نفی راه» جای «نقد راه»، «عنصر حراف» جای «عنصر خلاق»، و «دروغ» جای «واقعیت» را گرفت. به طوری که رفرمیست‌ها و فرصت‌طلبان اکنون در این شرایط می توانستند مهم‌ترین اسناد تئوریک جنبش مسلحانه را تحریف کنند و وارونه جلوه دهند و خلاف قبل برای مصنوعات خود خریدار هم پیدا کنند. آری، اکنون می شد مژگنی دعوی کاذب به این مشی و تئوری راهنمای آن نسبت داد و بعد بر اساس همان دعوی کذب آن را مردود جلوه داد و گوش شنوا نیز برای آن اکاذیب یافت*.

برای مثال، ادعا می شد که گویا "معتقدین به مشی مسلحانه بر این باور بوده‌اند که با برداشتن سلاح از سوی پیشاهنگ، توده‌ها بلافاصله به مبارزه مسلحانه توده‌ئی دست خواهند زد" و یا این که "چریک‌ها گمان می کردند که یک گروه مسلح کوچک بدون حمایت توده‌ها می تواند بار انقلاب را یک تنه به دوش بکشد و آن را به سرانجام برساند" یا این که "مشی مسلحانه، نقش طبقه کارگر و ضرورت سازماندهی آن در حزب مستقل خود را نادیده گرفته شده است" و تحریف‌هایی از این قبیل. دعوی پوچی که البته اپورتونیست‌ها هرگز قادر به اثبات آن نبوده و نیستند. با این وصف، آنچه که بازار سابقاً کساد چنین ادعاهایی را اکنون گرم می کرد نه قدرت استدلال و یا بحث اثباتی صاحبان آن بلکه وضعیت معلق و موقعیت تضعیف‌شده خود مشی مسلحانه بود. به عبارت دیگر، از آنجا که روند رشد مبارزه مسلحانه متوقف مانده بود، و به قول معروف به «در جا زدن» دچار شده بود، بتدریج موجودیت و اعتبار مشی مسلحانه خدشه‌دار گردید و راه برای تردید در درستی آن گشوده شد. تردیدها به مرور با تحریف در هم آمیخت و آنگاه که تردید

و تحریف به وجه غالب مبدل شد ذهنیتی وارونه در بخش‌هایی از بدنه سازمان حاکم شد؛ بدنه ای که در عین حال، خود از درک سطحی و غیرواقعی از مشی مسلحانه در رنج بود.

اما از این دسته که بگذریم، ما همچنین با گروه دیگری روبه‌رو هستیم که علی‌رغم «هدلی» و «همسوئی» با تئوری مبارزه مسلحانه، به واسطه درک غیرواقعی و متافزیک‌ی از آن، به جای هموار کردن راه بر آن، به تقلیل آن می‌پردازد و سبب لوٹ آن می‌گردد. درک متافزیک‌ی از مسائل در اندیشه این دسته مانع از آن می‌شود که واقعیات را به‌طور ارگانیک و زنده ببینند. از اینرو نه مجموعه شرایطی که در آن قرار داریم را بدرستی می‌فهمند و نه نقش خود را در آن بدرستی تشخیص می‌دهند.

برای مثال، آنها مجموعه عوامل و روند پیچیده و سهمگینی که کل اپوزیسیون رژیم را با تمامی گرایشات و طیف‌های سیاسی مختلفش به بیرون از جامعه رانده است را در تحلیل خود از شرایط بدرستی دخالت نمی‌دهند. در نتیجه، مثلاً، به جای آن که گرایش عمومی جنبش و انحراف به راست در آن را عامل سکون و پسرفت جنبش ببینند؛ یعنی به جای آن که کل پیکره را در نظر بگیرند و نقش اجزاء و اندام‌های موجود در پیکره را مشخص کنند، عضو یا جزئی از آن را از کل منتزع می‌کنند و خود آن عضو را همچون یک کل مورد ارزیابی قرار می‌دهند؛ یعنی سازمان و سیاست‌های آن را به‌طور متافزیک‌ی همچون عامل تعیین‌کننده حرکت کل (یعنی کل جنبش) در نظر می‌گیرند. گوئی که، چنانچه سازمان این یا آن سیاست را در این یا آن مقطع اتخاذ می‌کرد می‌توانست راه را بر رفرمیسم ببندد و جنبش انقلابی را احیاء کند و به پیش براند! غافل از این که، مجموعه شرایط و چرخش به راست تقریباً تمامی سازمان‌های سیاسی عملاً چنین امکانی را پیشاپیش از کل جنبش سلب کرده بود و لذا نه چفخا، نه بندری‌ها، نه آرخا و نه هیچ گروه دیگری نتوانست و نمی‌توانست جهت حرکت جنبش را یک تنه تغییر دهد. اما برخورد متافزیک‌ی با مسائل مانع از درک این واقعیت بود، تا آنجا که برخی را بر آن داشت تا از تجربه آرخا و چریک‌ها نوعی دایکاتمی؛ نوعی جبهه حق بر باطل بسازند.

امروز هم، ما همین نوع از برخورد را در کلام کسانی می‌توانیم ببابیم که فکر می‌کنند "چریک‌های فدائی خلق به تئوری و مشی مسلحانه معتقد و پایبند نبوده‌اند وگرنه اقدام به جنگ مسلحانه، اقدام به ایجاد هسته‌های مسلح و غیره می‌نمود". آنها نتیجه می‌گیرند که "عدم چنین اقداماتی ناشی از بی‌اعتقادی چفخا به مشی مسلحانه بوده است در غیر اینصورت تا به حال چفخا باید هم با داخل ارتباط ارگانیک برقرار می‌کرد و هم دست به اقدام مسلحانه می‌زد" و... حال آن که، یک ارزن واقع‌بینی و نیم‌ارزن صداقت‌کافی‌ست تا دریابیم که اگر چنین اموری واقعاً عملی و امکان‌پذیر می‌بود حداقل خود اینان - یعنی کسانی که چفخا را بی‌باور و خود را باورمند به این تئوری می‌دانند- می‌بایست تا به حال به انجام آن نائل می‌آمدند. لیکن، جبر واقعیات سرسخت زمینی که مجال مزاح به احدی نمی‌دهد، آنها را همانجا که می‌بینیم میخکوب کرده، و به تعبیری، آنها را سر جای واقعی‌شان نشانده است. درک غیرواقعی اینان، آنها را حتی از دیدن تصویر کامل صحنه جنگ و صف‌آرایی‌های موجود در میدان مبارزه ناتوان ساخته است، به طوری که، به جای آن که از اینان فکر خود تیری به سوی دشمن روانه کنند، پای خود را نشانه می‌گیرند. در حقیقت، کارنامه این دسته از «مدافعان» مشی مسلحانه نشان می‌دهد که بلندای «انقلابی‌گری» آنان از مرز پرخاشگری علیه چفخا فراتر نمی‌رود تا جائی که گوئی اگر چفخا نباشد «ماشین حرف» اینها هم از حرکت دوار خود باز خواهد ماند.

نمود دیگری از این برخورد غیرواقعی را می‌توان در خرده‌گیری‌های رایج در فضای مجازی مشاهده کرد، آنجا که می‌شنویم: "بس است اینهمه حرف" یا "بس است بی‌عملی". در این برخورد، اصولاً فراموش می‌شود که "حرف هم، خود نوعی عمل است". یعنی در واقع، نوعی رابطه دیالکتیکی بین حرف و عمل وجود دارد و ایندو، از منظر مارکسیسم، دو جزء جدا از هم نیستند. بنابراین، برای مثال، مبارزه ایدئولوژیک را نمی‌توان صرفاً حرف تلقی کرد

بلکه باید آن را همچون بخشی از عملکرد سیاسی یک جریان دانست. در ثانی، به عمل درآوردن تئوری، بدون در نظر گرفتن شرایط عینی، نه عملی آگاهانه بلکه حرکتی اراده‌گرایانه خواهد بود، حال آن که مارکسیسم به عمل آگاهانه معتقد است نه به اراده‌گرایی. البته درد و رنجی که توده‌های تحت ستم متحمل می‌شوند دل و جان هر انسان آزاده و شریفی را می‌آزارد و دیدن این همه ستم را غیرقابل تحمل می‌کند، اما نباید فراموش کرد که جویبارهای خشم را باید عقلانی ساخت و آنها را آگاهانه به سوی هدایت کرد. و در یک کلام: باید «با قلبی گرم و مغزی سرد» راه پیمود.

علاوه بر همه اینها، این واقعیت را نیز باید درک کرد و پذیرفت که پیوند تمامی سازمان‌ها و احزاب سیاسی با جامعه ایران سال‌هاست که از هم گسیخته و استمرار این جدائی و از هم گسیختگی طی چند دهه عملاً ما را به دورانی بازگردانده است که بار دیگر باید به جدائی غم‌انگیز روشنفکران انقلابی از توده‌ها اذعان نمائیم؛ جدائی دردآوری که هیچ نیرو و هیچ سیاستی از راه دور قادر به حل آن نیست مگر آن که پیشقراولان طبقه کارگر (کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی) در صحن جامعه بار دیگر به ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه برسند و با فراهم آوردن ملزومات چنین مبارزه‌ای، آن را از اندیشه به عمل، و از خیال به واقعیت مبدل سازند.

الف. بهرنگ

۱۸ مارچ ۲۰۲۲

* امر مضمومی که البته حزب منفور توده نخستین مبتکر و پرچمدار آن بود لیکن در شرایط اعتلای مشی مسلحانه هرگز موفق به فریفتن عناصر مبارز نشده بود.

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۷۴، اردیبهشت ماه-ثور- ۱۴۰۱